

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال چهارم - شماره اول - بهار ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۱

طنزگونه‌های ادب فارسی و انواع آن

(ص ۹۹ - ۱۲۰)

سید احمد حسینی کازرونی^۱
تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۶
تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۲/۴

چکیده:

طنزگونه‌های ادب فارسی که با پیشینه‌ای نسبتاً طولانی در ادبیات غیرجدّ ایران هویدا شده، مردمی بودن آن را در تاریخ زبان فارسی به اثبات است. با کنجکاوای در طنز صوفیانه فارسی و غیر آن، میتوان از جهت برخی کاربردها به انواع طنزها از جمله: اجتماعی، اخلاقی، تعلیمی، تفسیری، تمثیلی، رسانه‌ای، دینی و مذهبی، سیاسی، عاشقانه، فلسفی و نظایر آن دست یافت، برخی از این طنزها از جهت محتوا و نتایجی که از آنها دریافت میشود، میتوان با یکدیگر درآمیخت و تلفیق کرد، بگونه‌ای دیگر، آنها را به دسته‌های محدودتری منحصر ساخت، اما در این نوشتار سعی شده است تا آنجا که ممکنست نمادها را در هر کدام از اقسام آن معلوم نمود، هر چند که گاهی اوقات ممکنست مرز این تقسیم‌بندی، با هم تداخل داشته و قابل ادغام در یکدیگر باشد.

کلمات کلیدی:

ریاکاری، فسق و فجور، آزمندی، دردمندی، شعر تعلیمی.

مقدمه:

با نگاهی به موضوعات مطروحه در ادب فارسی پس از اسلام، که حاصل تأثرات شدید ناشی از سلطه‌گری اعراب و ترکان شرقی در دوران تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران بوده، موجب شده که این تأثرات ناشی از رفتار و کردار حاکمان و ظلمه‌جور به نوعی در بیشتر مضامین آثار شاعران و نویسندگان درباری و غیر مردمی تجلی پیدا کند. فرآیند انعکاس نتایج، چیزی جز مداحی و ستایشگری و در یک کلام، پادشاه را سایه‌خدا دانستن «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ» نداشته است.

زورگوئیها و جفاکاری سلطنتان مستبد و فرمان‌روایان قلدر در دوران گوناگون تاریخی ایران، زندگی نکبت‌باری را برای مردم این سرزمین رقم زده‌اند، بگونه‌ای که سده‌های ششم و هفتم و هشتم هجری - و شاید تا دوران معاصر - از مصیبت‌بارترین دوران تاریخی در این کشور غارت زده محسوب میشود.

رعب و وحشت، ترس و خوف، کشتن و مثله کردن، جور و جفا در تمامی زوایای این مملکت پهناور سایه انداخته بود. آسمانش نکبت‌بار، پر و بال پرنده خوشبختی شکسته و بریده، هوای جامعه متعفن و حیات دنیوی از میان جماعت مردم، رخت بر بسته بود. ستایشگران از برای وجیزه‌ای به دربارها متوسل و فقر فرهنگی و اقتصادی، ملت را به انزوا کشانده بود. پیلان حکومت، آحاد ملت را همچون علفی در زیر پای قدرت محو و نابود میکردند. در این دوران و انفسا، هجوها و هزلها و رکاکتها بشدت تمام رواج داشت و حسادت‌ها و کینه‌ها و مناقشات به اوج خود رسیده بود، خلاصه آنکه در فقر فرهنگی از عدالت‌ها و دادگریها خبری نیست، هر چه هست، نکبت است و فساد و تباهی و تزویر و مرگ خفت‌بار.

تنها جناح معترض این دوران وحشت‌بار، صوفیان بودند که هتاکیه‌ها و ستم‌ستکاران را بنوعی در قصه‌ها و داستانهای روایی طنزآمیز بیان میکردند و فریاد مظلومان را به گوش ظالمان میرساندند.

از میان این جماعت خداشناس و بی‌پروا، سنایی و عطار و مولوی و حافظ از دیگران در خصوص طنزسرایي، گوی سبقت را از میان ادیبان سده‌های ششم تا هشتم هجری ربوده‌اند و بی‌باکانه در قالب طنز، زورمداران و سالوس نمایان قدرت طلب را با تازیانه طنز سرسختانه کوبیده‌اند.

حال برای تبیین و رویارویی مظلومان در برابر بی‌عدالتی سلطه‌گران و زورمداران قهار روزگار، شیوه‌های گوناگون مقاومتها را در سروده‌های گوناگون ادبیات طنزآمیز بشکل زیر ترسیم مینماید:

۱- طنز اجتماعی (Scoffing Social)

در این نوع طنز، نگرانیهای فردی، خانوادگی، اجتماعی، همراه با آلام و دل‌واپسیها، تشویشها و پریشان حالیها، ضمن بحث، طنزگونه مورد مذاقه قرار میگیرد، همچنین ضمن خرده‌گیری از افراد مؤثر، همچون: دولتمردان، سرمایه داران، زورگویان، طبقات مرفه و تپه‌های ذی نفوذ یک جامعه، در قالب طنز به بیان اتفاقات، انحرافات، کژیها و نادرستیها، همت می‌گمارد و در اصلاح امور، طنزانه به صدور رای می‌پردازد.

سعدی در یک مثنوی کوتاه در تبیین ریاکاری و تظاهر یکی از سلاطین به نام سلطان خوارزم شاه از زبان جوانی رهگذر چنین بازگو کرده است:

شندم که شد بامدادی پگاه	یکی پر طمع پیش خوارزم شاه
دگر روی برخاک مالید و خاست	چو دیدش بخدمت دوتا گشت و راست
یکی مشکلت می پرسم بگوی	پسر گفتش ای بابک نامجوی
چرا کردی امروز از این سو نماز	نگفتی که قبله است راه حجاز
که هر ساعتش قبله‌ای دیگر است	مبر طاعت نفس شهوت پرست

(همان، بوستان، باب ششم ص ۳۰۰)

در طنز معاصران نیز، طنزپردازان، بیشتر بمشکلات روزمره می‌پردازند و از بینواییها، طنزگونه ناله سر میدهند: شعری در این خصوص با عنوان مشکل نان از کیومرث صابری، برای توجیه بیشتر در زیر ذکر میشود:

من از فراق توای اسکناس نالانم	ز هجر روی چو ماهت قرین حرمانم
زدوری تو زمینگیر شده‌ام ای دوست	که ترخمی به حق مستحق احسانم
اگر چه حل شده با وعده مشکلات ولی	هنوز بنده گرفتار مشکل نانم
دگر سزا نبود بحث فاطی و تنبان	که بنده نیز چو فاطی بدون تنبانم
از آن زمان که شدم مبتلا به بی‌پولی	قرین طعنه و زخم زبان یارانم

(همان، توفیق هفتگی، سال ۱۳۴۳، شماره ۷، ص ۸)

مرتضی فرجیان یکی از طنزپردازان معاصر، در شعری خطاب به طبیبان و مردّف (به ای طبیب) به گرفتاری محرومان جامعه پرداخته است:

آمد از ناز تو آخر بر لبم جان ای طبیب	داد از دست تو و این طرز درمان ای طبیب
نرخ ویزیت جهنّم هر چه باشد میدهم	یک صد و پنجاه تومان، شصت تومان ای طبیب
خواستم نوبت ز منشی، اوّل خرداد داد	وقت بر این بنده روز هشت آبان، ای طبیب
هر چه گفتم بنده هستم این زمان بیتاب درد	بود، تنها هشت آبان، ورد ایشان ای طبیب
عاقبت، هشت آبان شد آدمم اندر مطب	گفت منشی، رفته دکتر انگلستان ای طبیب
هیچ کافر، کفر من را در نیورد این چنین	که در آوردی توای مرد مسلمان، ای طبیب
تو تخصص داری، آری لیک از وضع دلار	بعد از آن هم از جناب مارک آلمان ای طبیب...

(همان، سالنامه فکاهیون، ص ۱۲)

۲ - طنز اخلاقی (Scoffing Exhortative)

در اینگونه طنزها، طنز پرداز به زوایا و رفتارهای اخلاقی جامعه می‌پردازد و از منظر خود تفسیر به رای میکند. نیشخندهای حاصل از این نوع تأثر، خنده تلخ و تأثیری هزل‌انگیز است. موضوع و هدف غایی در اینگونه طنزها، بیشتر اصلاح رفتارهای فردی و جمعی جامعه است.

در آثار کلاسیک زبان فارسی، از اینگونه طنزها قابل مشاهده است، از جمله عبید زاکانی در رساله «دلگشا» خود از اینگونه طنزها که بیشتر درباره راز همسررداری و روابط زناشویی و مسایل جنسی است، فراوان دارد که در زیر به نمونه‌ای از این طنز پرداز متقدّم اشاره میشود:

«مولانا عضدالدین به خواستگاری خاتونی فرستاد، خاتون گفت: من میشنوم که او فاسق است و غلامباره، من زن او نمیشوم، با مولانا بگفتند، گفت: با خاتون بگویند که از فسق، توبه توان کرد و غلامبارگی به لطف خاتون و عنایت او باز بسته است.» (کلیات عبید، ص ۳۰۸).

همچنین در آثار متأخران، میتوان به بخشی از گفته‌های مندرج در کتاب «وغوغ ساهاب» اثر صادق هدایت، اشاره کرد (رجوع شود بدان کتاب).

در آثار عرفانی ایران، متصوفه همه عاداتهای زشت اخلاقی و شخصیتی انسانها را که موجب دور شدن از طریقت ربّانی است، ناپسند شمرده و پیروان خود را از آن دور داشته‌اند. از جمله این عادت نامیمون، ریاکاری و تظاهر، غرور و خودپسندی، فریفتگی به وابستگیهای

دنیوی، خست و بخل، آزمندی و طمع، نادانی و بیخبری، نفس پرستی و سرمستی، خشم و شهوت و سرانجام، امارگیها را میتوان برشمرد.

جماعت صوفیه در اثر لاقیدی به دنیا و تعلقات دنیوی و دست شستن از تمنیات و ترک خواهشهای نفسانی، بنوعی دردمندیهای ترخم برانگیز مظلومان را در قالب حکایات طنزآمیز بگوش ظالمان و مستکبران میرساندند.

این طبقه در حقیقت، زبان گویای دردمندان ستم کشیده تاریخ بودند که بیباکانه، سخنان دردآمیز محرومان جامعه را در پوششی از رمز و کنایه مستقیم یا غیر مستقیم، در قصه‌های دل‌انگیز، بگونه علمی و آشکار تبیین و تفسیر مینمودند. بدرستی، آنان حکایت پرداز بیچارگان ناتوانی بودند که یارای فریاد خواهی و عدالت طلبی از نا اهلان زمانه نداشتند.

«شاید در تمام ادبیات ایران، اولین بار که اجازه حرف زدن به این طبقات داده شد، درهمین آثار عرفانی بود، به یک معنی، شاعران و نویسندگان صوفی، احوال مستمندان، بی زبانان و در مانگان را آینه کردند برای تصویر بی عدالتیهای اجتماعی...» (تاریخ اجتماعی ایران، ج ۹، صص ۳۸۵-۳۸۳).

سنایی غزنوی در شعر زیر، حکایت گدایی را که دست نیاز بسوی مالدار دراز کرده بود و توانگر دست ردّ بر سینه‌اش زده بود، بدین طرز هدف طنز قرار داده است:

خواست وقتی زعجز که دینداری	از یکی مالدار دیناری
آنگهی مالدار بی هنجار	مهر بر لب نهاده دل مردار
یک دو بارش چو گفت سایل داد	مالدار اینچنین جوابش داد
گفت اگر حق پرستی ای تن زن	دین و دنیا زحق طلب نه زمن...

(همان، حدیقه، ص ۴۱۰)

شیخ عطار نیشابوری، صوفی از جان گذشته عهد مغول، حکایت محتسب باده نوش نامردی را بیان میکند که مرد مستی را میزد و میبرد:

محتسب آن مست را میزد به زور	مست گفت ای محتسب کم کن تو شور
زانکه گر مال حرام این جایگاه	مستی آوردی و افکندی بر راه
بوده‌ای تو مست‌تر از من بسی	لیکن آن مستی نمیبیند کسی
هرکه او انصاف دارد مرد اوست	ورنه او تردامن و نامرد اوست

در جفای من مرو زین بیش تو داد بستان اندکی از خویش تو
(همان، منطق‌الطیر، ص ۲۰۲)

مولوی در حکایت زیر «مات کردن دلک، شاه ترمذ را»، ظلم شاهان را چنین برملا کرده است:

شاه با دلک همی شطرنج باخت	مات کردش زود خشم شه بتاخت
گفت شه شه و آن شه کبر آورش	یک یک از شطرنج میزد بر سرش
که بگیر اینک شهت ای قلتبان	صبر کرد آن دلک و گفت الامان
دست دیگر باختن فرمود میر	او چنان لرزان که عور از زمهریر
باخت دست دیگر وشه مات شد	وقت شه شه گفتن و میقات شد

(همان، مثنوی، دفتر پنجم، ص ۱۰۰۲)

۳- طنز تعلیمی (Scoffing Didactic)

برخی از گویندگان و نویسندگان زبان فارسی، بویژه مجلس گویان، ضمن بیان حکایتهای کوتاه، تعلیم را با ظرافت و با استفاده از قالب تمثیل، با طنز ممزوج و طبقات مختلف جامعه، بویژه عوام را برای تلاش در کسب علم و معرفت‌اندوزی ترغیب و بر سر ذوق می‌آوردند.

عرفای شاعر نیز که هدفی جز سعادت بشری در دستور کار خود نداشتند، با ذوقی تمام، برای رسیدن بمقامات فاضله، تلاشی مضاعف بکار میبردند تا بطریق ممکن بتوانند همگان را از جاده طریقت بعالم حقیقت بکشانند.

آنان، داد و ستدهای دنیوی را پوچ و اختلافات ظاهری و ریایی را سست و بی‌بنیاد میدانستند. بر این اصل پایبند بودند که پایان هر پدیده‌ای فنا و نابودی است و مرگ، پایان بخش همه اغراض بشری است.

سنایی در مثنوی تعلیمی زیر، حکایت طنزآمیز دزدی را مطرح میکند که دستاری از سرکسی میرباید و فرار میکند تا کار بمناقشه میکشد، سرانجام بر این مالباخته معلوم میشود که هیچکس از بند زمانه بیرون نمیشود، این است حکایت سرای سپنج و معدومات آن:

آن شنیدی که از کم آزاری	رنیدی اندر ربود دستاری
آن دویید از نشاط دربوسستان	وین دوان شد بسوی گورستان
آن یکی گفتش از سر سردی	که بدیدم سلیم دلمردی

تو بدین سو همی چه پویی تفت
مرد دستار برده فصلی گفت
گفت ای خواجه گرچه زان سو شد
چه دوم بیهده سوی بیستان
که آنکه دستار برد زان سو رفت
نیک بشنو که آن به اصلی گفت
نه زبند زمانه بیرون شد
خود همی یابمش بگورستان...
(همان، حدیقه، ص ۶۷۳)

در دفتر دوم مثنوی، حکایتی طنز آمیز در خصوص اختلاف در مصطلحات و تعبیرات لغوی ملتها آمده است که پیش زمینه‌ای است در تقابل با آرا و عقاید اقوام و ملل گوناگون:

چار کس را داد مردی یک درم
آن یکی دیگر عرب بد گفت لا
آن یکی ترکی بدو گفت این بنم
آن یکی رومی بگفت این قیل را
در تنازع آن نفر جنگی شدند
مشت بر هم می‌زدند از ابلهی
آن یکی گفت این به انگوری دهم
من عنب خواهم نه انگور ای دغا
من نمی‌خواهم عنب خواهم اُرم
ترک کن خواهیم استافیل را
که ز سر نامها غافل شدند
پر بدند از جهل وز دانش تهی...
(همان، صص ۳۷۵-۳۷۴)

شعر تعلیمی که برخی آن را شعر وعظ و پند و تحقیق برشمرده اند، از آغازین دوره پیدایش، مورد توجه حکیمان و عارفان ایران قرار گرفته و همین اشعار است که باطن آدمها را صیقل داده تا آنان را بحقیقت سوق دهد. «آنچه در این گونه اشعار، محرک شاعر است، البته جلب اعجاب و تحسین مخاطب نیست - فکر دینی است و مسئله پناه آوردن انسان بدنیای باطن، ناصر خسرو در ادب گذشته فارسی از این حیث یک سیمای بیمانند است - با احساسات دینی و با تعالیم قوی و محکم، با اینهمه عالیتترین شکل این نوع شعر، کلام صوفیه است.» (شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، ص ۱۲۵)

مولوی در حکایت طنز آمیز «نحوی و کشتیان» غرور و خودپسندی عالم نحوی را در بحر عالم، چنان محو مینماید و وی را در کام نهنگ میاندازد که بیقین نحوی، محوی میشود و پندارش هیچ و پوچ میگردد و نتیجه تعلیمی، آنکه برای غریق دریای خداوندی، محو باید نه نحو:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست
گفت هیچ از نحو خواندی، گفت لا
رو به کشتیان نهاد آن خود پرست
گفت نیم عمر تو شد در فنا

دل شکسته گشت کشتیبان زتاب	یک آندم کرد خامش از جواب
باد کشتی رابه گردابی فکند	گفت کشتیبان، بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو	گفت نی ای خوش جواب خوبرو
گفت کلّ عمرت ای نحوی فناست	زان که کشتی غرق این گردابهاست
محو میباید نه نحو اینجا بدان	گر تو محوی بی خطر در آب ران

(همان، مثنوی؛ دفتر اول، صص ۱۴۱-۱۴۰)

صوفیان و عارفان، با ارائه شعر تعلیمی، ادبیات گسترده فارسی را غنی‌تر کردند و شعر فارسی را از درون دربارها بیرون کشیدند و بسوی مردم هدایت کردند: «شعر فارسی را رنگ خاصی دادند و در نقد نیز بر ذوق و تاویل، بیشتر از صنعت و ادیبی تکیه کرده‌اند، قصیده را از لجنزار دروغ و تملق به اوج و رفعت و وعظ و تحقیق کشانده‌اند و غزل را از عیش شهواتی به محبت روحانی رسانده‌اند، مثنوی را وسیله‌ای برای تعلیم عرفان و اخلاق کرده‌اند، رباعی را قالب بیان آلام روزگار نفسانی نموده‌اند، گذشته از این، نثر را نیز عمق و سادگی خاص بخشیده‌اند...» (رک، ارزش میراث صوفیه، ج دهم).

۴- طنز تفسیری: (Scoffing Expositive)

شاعران متصوّف، برای تفهیم اندیشه‌های عرفانی به مخاطب، از تمثیلات انسانی (Parable) و حیوانی (Fable) در قالب طنز استفاده کرده‌اند، در تمثیلات طنزگونه انسانی که قهرمانان داستانها، نوع بشرند، معمولاً در عالم خارج بواقعیت نزدیک‌ترند و درست در برابر مثل در قرآن مجید قرار میگیرند. «آن مثلها گاه بلند و بشکل داستان خود نمایی میکند و زمانی بسیار مختصر و موجز و در حد یک عبارت یا بیتی منظوم جلوه‌گر میشود، نمونه‌های بارز آنها در قرآن کریم و سایر کتب آسمانی و همچنین در آثار شاعران بزرگ عارف، همچون سنایی و عطار و مولوی قابل ملاحظه است.» (رک: فرهنگنامه ادب فارسی، ج ۲- در زیر کلمه پارابل، با دخل و تصرف).

کلام‌الله مجید نیز درباره ریاکاران بی‌ایمان که برای تظاهر به انفاق میپردازند، این چنین فرموده است: «الذی یُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، آنکه مال خود را آرزوی ریا انفاق کند- تاخود نمایی و جلب توجه مردم بخود

کند - و ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده، مثل چنین مرد ریاکار بدان ماند که - بجای آنکه در زمین قابلی بذر افشانند - دانه را بر روی سنگ سخت ریزد و تند بارانی غبار آن نیز بشوید که نتواند هیچ از آن حاصلی بدست آرد و خدا گروه کافران را راه سعادت ننماید. (سوره بقره، آیه ۲۶۴).

مولوی نیز به همین طرز، مثل قرآنی را در مثنوی خود، بدینگونه تفسیر و شرح کرده است:

شهوَت دنیا مثال گلخن است که از و حَمَام تقوا روشن است
لیک چشم مَتقی زین تون صفاست زان که در گرمابه است و در نقاست...

(مثنوی، دفتر چهارم، صص ۶۳۸-۶۳۷)

گونه دیگری از تمثیلهای انسانی، داستان امثال یا مثال داستانی (Exemplam) میباشد، نتیجه اخلاقی داستان تمثیلی، معمولاً در ضرب‌المثل کوتاه قابل تفسیری مختصر میشود. «اگز مپلوم، داستان تمثیلی است که بدلیل شهرت فراوانی که دارد، شنونده بمحض شنیدن، به نتیجه اخلاقی آن که معمولاً ضرب‌المثل یا سخن کوتاه مشهوری است، پی میبرد.» (رک: بیان، صص ۲۳۸-۲۳۷)

سنایی در تفسیر این ضرب‌المثل معروف: «قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهری.» (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۵۷) حکایتی این چنین به نظم درآورده است:

کور را گوهری نمود کسی	زین هوس پیشه مرد بلهوسی
که از این مهره چند میخواهی	گفت یک گرده و دو تا ماهی
نشناسد کسی چه داری خشم	لعل و گوهر مگر به گوهر چشم
پس چو این گوهرم نداد خدای	این گوهر را بیر تو ژاژ مخای
گر نخواهی که بر تو خندد خر	نزد گوهر شناس برگوهر
دست گوهرشناس به داند	چون کف پای بر صدف راند

(حدیقه، ص ۱۵۵)

شیخ عطار ضرب‌المثل «عیب مبین تا هنر آری بدست» را در حکایتی طنزآمیز چنین بیان کرده است:

بود مستی سخت لا یعقل خراب	آب کارش برده کَلّی کارآب
دُرد و صاف از بس که با هم خورده بود	از خرابی پا و سر گم کرده بود
هوشیاری را گرفت از وی ملال	پس نشان‌آن مست را اندر جوال...

(منطق الطیر، ص ۲۰۰)

ضرب‌المثل «سیلی نقد به از حلوی نسیه». (امثال و حکم دهخدا، ج ۲ ص ۱۰۰۲) در شعر مولانا در حکایتی، چنین تفسیر شده است:

صوفی را گفت خواجه سیم پاش	ای قدمهای تو را جانم فراش
یک درم خواهی تو امروز ای شهام	یا که فردا چاشت گاهی سه درم
گفت دی نیم درم راضی ترم	زان که امروز این و فردا صد درم
سیلی نقد از عطای نسیه به	نک قفا پیشت کشیدم نقد ده

(مثنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۷۵)

سلطان ولد، درباره تفاوت شعر شاعران با شعر اولیا و یاران اله گفته است: «شعر اولیا، همه تفسیر است و سرّ قرآن ... بخلاف شعر شعرا که از فکرت و خیالات خود گفته‌اند و از مبالغه‌های دروغ تراشیده و غرضشان از آن، اظهار فضیلت و خودنمایی بوده است... شعر اولیاء را همچون شعر خود می‌پندارند و نمیدانند که در حقیقت فعل و قول ایشان از خالق است، مخلوق را در آن مدخل نیست، زیرا شعر ایشان، خودنمایی نیست، خدا نمایی است...»، (ولد نامه، سلطان ولد، ص ۵۳- به نقل از نقادابی، ص ۸۶):

شعر و عرش و شرع از هم خاستند	تا دو عالم زین سه حرف آراستند
نور گیرد چون زمین از آسمان	زین سه حرف یک صفت هردو جهان

(مصیبت نامه، ص ۲۶۰)

شعر اگر حکمت بود طاعت بود	قیمتش هر روز و هر ساعت بود
شعر بر حکمت پناهی یافته است	که او به «یوتی الحکمه» راهی یافته است

(همان، ص ۵۰)

قرآن کریم، درباره عدم توجه مشرکان بدعوت انبیاء و نافرمانی از دستورات الهی فرموده است:

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ أَلَا دُعَاءٌ وَ نِدَاءٌ صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.» (سوره بقره، آیه ۱۷۱- مَثَلُ كَافِرَانِ در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معنای آن، چون حیوانی است که آوازش کنند از آن آخر معنایی درک نکرده و جز صدایی نشنود، کفار هم از شنیدن و گفتن و دیدن حق، کر و گنگ و کورند، زیرا عقل خود را بکار نمی‌بندند.) سنایی از چنین تمثیلی طنز آمیز، در تعلق دنیا پرستی سود جسته است:

این جهان بر مثال مرداری است / این مر آنرا همی زند مخلب
 کر کسان گرد او هزار هزار / آن مر اینرا همی زند منقار
 آخر الامر بر پرند همه / وز همه باز ماند این مردار
 (همان، ص ۱۲۰۵)

مولانا در تمثلی، طنزآمیز، سرمستان پرده پندار را چنین به تفسیر میکشاند:

همچو کشتیان همی افراشت سر / آن مگس بر برگ کاه و بول خر
 مدتی در فکر آن میمانده‌ام / گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام
 اینک این دریا و این کشتی و من / مرد کشتیان و اهل رایزن
 بر سر دریا همی راند او عمد / مینمودش آن قدر بیرون زحد
 بود بی حد آن همین نیت بدو / آن نظر که بیند آنرا راست کو
 عالمی چندان بود کش بینش است / چشم چندین بحر هم چندینش است
 صاحب تاویل باطل چون مگس / وهم او بول خر و تصویر خس
 (همان، مثنوی، دفتر اول، ص ۵۴)

طنز تفسیری، در حقیقت طنزی است که واقعیات تلخ و جدی را با بیانی خنده آور آورده شود. در اینگونه طنز، نویسنده و شاعر با هنرمندی و بدون استفاده از صنایع ادبی، مانند اغراق، ایهام، کنایه، قیاس و مبالغه بشرح موضوع میپردازد. اکثر مقالات طنز معاصران بویژه مقاله‌های طنزآمیز دهخدا مایه‌هایی از طنز تفسیری دارد و او در این نوع طنز، استاد بی همتایی است.

۵- طنز تمثیلی (Scoffing Allegorical)

با عنایت به اینکه شاعران صوفی مسلک بسبب تاویل‌گرایی، به لفظ توجه خاصی ندارند و هدف غایی آنان در بیان مطالب، دریافت و ارائه معانی باطنی است، بدین جهت «اساساً توجه صوفیه به تمثیل از اینجاست، زیرا در تمثیل هم ظاهر (مثل لفظ) مهم نیست و هدف، درک معنای باطنی است.» (نقد ادبی دکتر شمسیا، چ چهارم، ص ۱۳).

مولانا جلال‌الدین محمد مولوی در کتاب فیه مافیه، بیزاری خود را از شعر گفتن، بدینگونه اعلام کرده است: «آخر، من تا این حد دل دارم که این یاران که بنزد من می‌آیند، از بیم آن که ملول نشوند، شعری میگویم تا با آن مشغول شوند و اگر نه من از کجا، شعر از کجا؟ والله من از شعر

بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست، همچنان که یکی دست در شکمبه کرده است و آن را می‌شوراند برای اشتهای مهمان، چون اشتهای مهمان به شکمبه است، مرا لازم شد، آخر آدمی بنگرد که خلق در فلان شهر، چه کالا می‌یابد و چه کالا خریدارند، آن خرد و آن فروشد، اگر چه دوترا متاعها باشد، من تحصیلها کردم در علوم و رنجهها بردم که نزد من فضلا و محققان و زیرکان و نغول اندیشان آیند تا بر ایشان چیزی نفیس و غریب و دقیق عرضه کنم... در ولایت و قوم ما از شاعری، ننگتر کاری نبود، ما اگر در آن ولایت میماندیم، موافق طبع ایشان میزیستیم و آن میورزیدیم که ایشان خواستندی، مثل درس گفتن و تصنیف کتب و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ظاهر ورزیدن...»، (فیه ما فیه، ص ۷۴).

در میان نخستین شاعران ایران که در بیان مسایل تعلیمی، از حکایتهای تمثیلی بهره‌مند شده، سنایی غزنوی، شاعر سده ششم هجری است، وی در حکایت تمثیلی زیر، شرح حال بقالی را به نظم میکشاند که سر آمد بقالان شهر بلخ بود و همه چیز از سفیدی شکر تا سیاهی زغال در دگانش جمع شده بود، شاعر ضمن بیان این حکایت، احوال دنیا داران و دین فروشان را در این مثنوی بخوبی نمایان میسازد:

بود در شهر بلخ بقالی	بیکران داشت دردکان مالی
زاهل حرمت فراشته گردن	چابک اندر معاملات کردن
هم شکر داشت و هم گل خوردن	عسل و خردل و خل اندردن
ابلهی رفت تا شکر بخرد	چون که بخرید سوی خانه برد
مرد بقال را بداد درم	گفت شکر مرا بده بکرم

(همان، حدیقه، ص ۴۱۱)

عطار نیشابوری هم در یکی از مثنویهای منطق الطیر خود، در اهمیت درد عارفانه، تمثیلی طنزآمیز، تحت عنوان «خواجه و غلام زنگی» برای نشان دادن «درد بیداری» بدین شرح ارائه کرده است:

خواجه را زنگی غلامی بود چُست	دست پاک از کار دنیا او بشست
جمله شب آن غلام پاکباز	تا بوقت صبح میکردی نماز
خواجه گفتش ای غلام کار کن	شب چو بر خیزی مرا بیدار کن
تا وضو سازم کنم با تو نماز	آن غلام او را جوابی داد باز...

(همان، چ دوم، ص ۲۱۲)

مولوی بلخی در شاهکار خود- مثنوی معنوی- حال دنیا پرستانی که از سایه یزدان باز مانده‌اند و در توهمات بسر میبرند، در تمثیلی طنزآمیز، بدینگونه مجسم کرده است:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش	می‌رود بر خاک پران مرغ‌وش
ابله‌ی صیاد آن سایه شود	می‌رود چندان که بی‌مایه شود
بی‌خبر کان عکس آن مرغ هواست	بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست
تیراندازد بسوی سایه او	ترکشش خالی شود از جستجو
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت	از دوییدن در شکار سایه تفت
سایه یزدان چو باشد دایه‌اش	واره‌اند از خیال و سایه‌اش

(همان، دفتر اول، ص ۲۱)

پایه طنز تمثیلی، بر تشبیه و تمثیل گذاشته شده است، در اینگونه طنزها، شاعر موضوعی جدی را به مضمونی خنده‌آور تشبیه و با استفاده از برخی آرایه‌های ادبی، از جمله: ابهام، اغراق، تضاد و جناس، منظور و هدف اصلی خود را ارائه مینماید.

در تاریخ ادب فارسی، شاعران عارف ما همچون سنایی در حدیقه‌الحقیقه، عطار در منطق- الطیر، مولوی در مثنوی معنوی و دیگر شاعران این مسلک، در آثار تعلیمی خود از این نوع طنز بهره‌مند شده‌اند.

در زیر بذکر حکایتی تمثیلی از مثنوی معنوی پرداخته میشود، در این حکایت منظوم طنزآمیز، نمادهای ظاهری و باطنی در حیواناتی نظیر گاو و قچ (اصحاب قیل و قال) و شتر (نماد اصحاب کشف و شهود) به نمایش گذاشته میشود، سرانجام، پیروزی از آن شتر میشود که از قیل و قال دنیا بدور مانده است:

اشتر و گاو و قچی در پیش راه	یافتند اندر روش بندی گیاه
گفت قچ بخش ار کنیم این رایقین	هیچ کس از ما نگردد سیر از این
گفت قچ با گاو و اشتر ای رفاق	چون چنین افتاد ما را اتفاق
هر یکی تاریخ عمر ابدا کنید	پیرتر اولی است باقی تن زنید...

(مثنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۶۲)

۶- طنز رسانه‌ای (Scoffing Predicate)

طنزی است جدید که بوسیله روزنامه‌ها و مجلات، یا از طریق شبکه‌های رادیو و تلویزیون (صدا و سیما) و انواع لوحهای فشرده و رایانه و صفحات نمایش داخلی و

بین‌المللی قابل مشاهده است، و دامنه آن در نوع خود، وسیعترین و گسترده‌ترین انواع طنزها در روزگار ماست، بگونه‌ای که در جهان امروز، در هر شهر و روستایی و در هر دکه و منزلی قابل دسترسی است و طرفدارانش از چند میلیارد نفر تجاوز میکند. این نوع طنز با هدف ایجاد سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت مردم و مورد بررسی قرار دادن مسائل انسانی و اجتماعی روزمره ساخته و ارائه میشود. لحن و بیان در طنزهای نوشتاری متقدمان، از جمله سعدی و مولوی و حافظ و ... بخاطر پایبندی به اعتقادات دینی و اخلاقی و باورهای مردم، نرم و لطیفست که در واقع میتوان، آن را طنز عقیف نامید، اما نوع دیگر طنز که آن را طنز سخیف نامیده‌اند در نوشتارهای عبیدزاکانی و ایرج‌میرزا میتوان جستجو کرد. از جمله متاخرانی که در طنز لطیف، آثاری دارند، میتوان از منوچهر احترامی، ابوالقاسم حالت، عمران صلاحی و بخصوص کیومرث صابری فومنی (گل آقا) نام برد. اوج طنز روزنامه‌ای (ژورنالیستی) در طرز ارائه کاریکاتورها مشهود و معلوم است، موفقترین این نشریات در دوران اخیر، توفیق، گل آقا، خورجین و ... میباشد که پیوسته از اقبال خوب خوانندگان برخوردار بوده است.

۷- طنز دینی و مذهبی (Scoffing Churehli) :

برخی از شاعران بزرگ ایران، از جمله صوفیه، ظاهر نمایان ریایی را در هر کسوت و لباس، رده و صنف و درجه و مقام به باد انتقاد گرفته و طنزگونه از تلبیس آنان سخن گفته‌اند. مولوی، در قصه‌ای تحت عنوان «فقیه نما با دستار بزرگ»، دغلبازی ظاهر نمایان دینی را، ضمن انتقادی طنزآمیز فاش کرده و آنان را مفتضح و رسوا کرده است:

یک فقیهی ژنده‌ها در چیده بود	در عمامه خویش در پیچیده بود
تا شود زفت و نماید آن عظیم	چون درآید سوی محفل در حطیم
ژنده‌ها از جامه‌ها پیراسته	ظاهرا دستار از آن آراسته
ظاهر دستار چون حله بهشت	چون منافق اندرون رسوا و زشت...

(مثنوی، دفتر چهارم، ص ۷۰۴)

عطار در حکایتی طنزآمیز، ریاکاری یکی از پارسا نمایان متظاهر به عبادت را در یک مثنوی کوتاه، بدینگونه فاش کرده است:

شبی در مسجدی شد نیکمردی
عزیمت کرد آن شب مرد دلسوز
چو شب تاریک شد بانگی برآمد
چنان پنداشت آن مرد نمازی
که در دین داشت اندک مایه دردی
که نبود جز نمازش کار تا روز
کسی گفتمی بدان مسجد در آمد
که هست آن کاملی در کار سازی
(الهی نامه، عطار، ص ۷۱)

سنایی، هر چند که طنزپرداز شخصیت‌هاست و طنزهایش در باره مضامین اخلاقی و اجتماعی، همپایه عطار و مولانا نیست، معه‌ذا گاهی حکایت‌های طنزآمیز زیبا در کلام این شاعر مشهودست.

این شاعر در مثنوی طنزآمیز زیر، ریا و سالوس زاهدان مزور را که عوام را در تزویر خویش گرفتار کرده‌اند، بدینگونه مورد انتقاد قرار داده است:

آن شنیدی که مرغکی در شیخ
گفت تو کیستی چنین بد حال
چیست این زه که بر میان داری
گفت این زه نگاهدار منست
من میان بسته بهر طاعت را
کرده‌ام اختیار غفلت و جهل
من وفایی ندیده‌ام ز خسان
دید در زیر ریگ پنهان فخ
گفت هستم ستوده ابدال
به چه معنی همی نهان داری
در بد و نیک نیک یار منست
گوشه بگزیده‌ام قناعت را...
زین چنین عالمی پر از نا اهل
گر تو دیدی سلام من برسان
(حدیقه، ص ۷۴۰)

۸- طنز سیاسی (Scoffing Politic):

این نوع طنز در دوره معاصر (یکصد ساله اخیر) و پس از زمان مشروطه در ایران رواج پیدا کرد، در این طنز، همانگونه که از نامش پیداست، از موضوعات و مضامین مختلف سیاسی و نارواییها در میان هیأت حاکمه و مسایل دیگر که به سیاست و سیاستمداری مربوط میشود، سخن گفته میشود.

در ادبیات گذشته فارسی نیز انتقاد از امیران و شهریاران به نوعی رواج داشته است، تا آنجا که گاهی با استفاده از آیات قرآنی و احادیث اسلامی، سلاطین جبار روزگار را به باد انتقاد گرفته‌اند.

از جمله این شاعران منتقد طنزگرا، عطار نیشابوری است که با استفاده از آیه کریم: «أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»، (سوره نسا، آیه ۷۸- هر کجا باشید اگر چه در کاخهای بسیار محکم، مرگ شما را فرا رسد.) شهرياران را اندرز ميدهد که در این جهان ناپایدار فریفته‌ی جاه و مال و کاخهای مجلل نگردند، زیرا مرگ، همه را در کام خود میکشاند:

شهریاری کرد قصری ز رنگار	خرج شد دینار بر وی صد هزار
چون شد آن قصر بهشت آسا تمام	پس گرفت از فرش و آرایش نظام
هر کسی می آمدند از هر دیار	پیش خدمت با طبقه‌های نثار...
زاهدش گفت ای بشاهی سرفراز	رخنه‌ای هست آن ز عزرائیل باز
بو که آن رخنه توانی کرد سخت	ورنه چه قصر تو و چه تاج و تخت
گرچه این قصری است خرم چون بهشت	مرگ بر چشم تو خواهد کرد زشت

(منطق‌الطیر، ص ۱۴۰)

طنز سیاسی در آثار گذشتگان متقدم، از جمله: انوری، سیف فرغانی، عبید زاکانی، حافظ و برخی از شاعران دیگر بخوبی مشهود و معلوم است. امروز نیز به سبب گسترش حوزه نشر و چاپ، دامنه آن بسیار گسترده‌تر شده است.

حافظ شیرازی، در بیتی طنزآمیز، محتسب شهر و دیار را بی باکانه مورد حمله قرار می‌دهد و امیر مبارزالدین را، باده نوش خیانت کاری معرفی مینماید که پیوسته باید از او دوری کرد:

باده با محتسب شهر نوشی ز نهار بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

در بیتی دیگر، امیر مبارزالدین (حاکم شیراز)، محتسب ریاکار را به تمسخر می‌گیرد و رزق و ریای او را درانظار همگان بر باد می‌دهد:

بین که رقص کنان می‌رود به ناله چنگ کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع

(دیوان حافظ، غنی و قزوینی، غ ۲۹۲ ب ۴)

اشعار و نوشته‌های سیاسی طنزآمیز امروز که توسط متاخران رواج پیدا کرده، جملگی ساده و بی‌پیرایه و معمولاً از تعقید و پیچیدگی بدور است. برای نمایان ساختن مضامین موضوعی آنها، نمونه‌هایی در زیر آورده میشود: «یک شرط»

ای دوست تو نیز میتوانی در زمرة این رجال باشی
در مدت اندکی چو آنان دارای زر و ریال باشی

در مجمع اهل حال باشی
چسبیبی بزنی و لال باشی
(توفیق هفتگی، ص ۱۰، شماره ۳، فروردین ۱۳۵۰، عمران صلاحی)

شب تابه سحر زیاده سرمست
مشروط به این که بر دهانت

«آشتی کنان»

دیروز بکام دشمنان بود
انگار که روز امتحان بود
درفکر نجات دوستان بود...
(نامه هفتگی باباشمل، شماره ۹۶ ص ۸، ابراهیم صهیبا)

الحق جریان مجلس ما
برجان هم اوفتاده رندان
هریک به زبان بی زبانی

نمونه‌ای از طنز سیاسی دهخدا (از کتاب چرند و پرند):

«بشارت»

چند روز قبل، وزارت داخله ما محض کمال عطوفت و مهربانی به هفت وزیر مسئول دیگر در حضور خودشان، اجازه جلوس روی صندلی مرحمت فرمودند، واقعاً این مکرمت شاهانه درخور هزار گونه تمجید است... (چرند و پرند، صص ۳۳-۳۲).

در قلمرو طنز سیاسی، پیش از انقلاب اسلامی، علی اکبر دهخدا (دخو) با نوشتن مقالات طنزگونه سیاسی - به نام چرند و پرند - شهرت خود را در این حوزه به اثبات رسانید، پس از انقلاب اسلامی در ایران، کیومرث صابری فومنی (گل آقا) بعنوان یک طنز پرداز، بویژه در حوزه طنز سیاسی از شهرت خاصی برخوردار شد.

۹- طنز عاشقانه: (Scotting Amorous)

درطنز عاشقانه به طرح عشقهای ریایی و ظاهری پرداخته میشود و در بی‌ثباتی و ناپایداری آن سخنها گفته اند. مولوی در دفتر اول مثنوی، گفته است:

عشقهای کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود
(همان، دفتر اول، ص ۱۳ ب ۲۰۵)

در ادبیات پیشین ایران، اینگونه طنزها رواج داشته و امروز هم از رواج بیشتری برخوردار است. شعری طنزآمیز درخصوص عشق مجازی آتشین از عمران صلاحی:

به درد عشق تو مه پاره مبتلا شده‌ام
دچار وسوسه و فتنه و بلا شده‌ام
(توفیق فکاهی ماهانه، سال ششم، شماره ۶۰، ص ۴)

نمونه‌ای دیگر از این نوع طنزیات عشقی از صادق هدایت با مطلع زیر:

دیشب اندر خیابون لاله زار جمعیت زیادی دیدم چند هزار
بقیۀ ماجرا، بعد از دیدن فیلم «کینک کونگ» در سینما
کوتوله رو کرد به خانم گفت دیدی معنی عشق حقیقی را فهمیدی
بنده هم عشقم مثل این می‌مونه دلم از فراق روی تو خونه
و بقیۀ ماجرا که سرانجام خودش را به آن مرد کوتوله می‌فروشد. (وغ وغ ساهاب، ص ۱۰).

۱۰- طنز فلسفی (Scoffing Philsopic):

تضادهای درونی و معرفتی که در نهاد افراد و جهان هستی وجود دارد، مایۀ طنز فلسفی در اشعار برخی از شاعران گردیده است.

این نوع طنز انتقادی در دیوان بعضی از شاعران پیشین بویژه صوفیان و عارفان دیده میشود. در درونمایۀ قصه‌های این طنزها بجای اعلام انزجار از تناقضات در جوامع نا همگون، مشیتهای الهی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. جلوه‌های اینگونه انتقادها در الهی نامه و مصیبت نامه عطار، مثنویهای مولانا و غزلیات حافظ، ویژگی خاص دارد.

یکی ترسای تاجر بود پرسیم که او را خواجگی بودی در اقلیم
یکی زیبا پسر اورا چنان بود که آن ترسا بچه شمع جهان بود
بنفشه زلف مشک افشان از او یافت گل نارک لب خندان از او یافت...
(الهی نامه، تصحیح فؤاد روحانی، چ هشتم، ص ۵۰)

اینگونه طنزهای بی پروا، معمولاً از زبان دیوانگان و شوریدگان در الهی نامه و مصیبت نامه عطار تجلی یافته است:

آن یکی دیوانه در برفی نشست همچو آتش، برف میخورد از دو دست
آن یکی گفتش چرا این میخوری چیزی الحق چرب و شیرین میخوریم
گفت چه کنم گرسنه دارم شکم گفت از برف آن نگردهد هیچ کم...
(مصیبت نامه عطار، ص ۲۵۱)

مولوی، حکایت زیر را از عطار گرفته (رک: منطق الطیر عطار، ص ۱۸۳)، اما تند مزاجی عطار را در این طنز انتقادی نمی‌بینیم.

آن یکی گستاخ رو اندر هری
جامه اطلس کمر زرین روان
که ای خدا زین خدای صاحب منن
چون بدیدی او غلام مهتری
روی کردی سوی قبله آسمان
چون نیاموزی تو بنده داشتن...
(مثنوی، صص ۹۸۶-۹۸۵)

کنون به آب می لعل خرقه میشویم
نصیبه ازل خود نمیتوان انداخت
(غزلیات حافظ، ص ۹۴) خطیب رهبر))

پیر ماگفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد(همان، ص ۹۴)

عمران صلاحی نوشته است: «تضادهای درونی برای همه هست و همین منشأ طنز فلسفی میشود، مثلاً داستان «مسخ کافکا» یک طنز است، زیرا طرف یک حشره و این متتهای یک طنز فلسفی سیاه، اما خیلی عمیق است و هر چند ممکن است خنده به لب نیاورد، ولی با خنده درونی همراه است و زهر خند ایجاد میکنند.» (رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ضمیمه ۷۳، ص ۹).

بانگرشی درمباحث مورد اختلاف اشعریان با شیعیان و معتزلیان و راه یافتن این اختلافهای عقیدتی در میان ادیبان طرفدار گروهها، سبب شد اینگونه طنزها در ادب فارسی، بویژه در ادبیات متصوفه راه پیدا کند خاقانی شروانی، شاعر متعصب اشعری، در ابیات زیر، نفرت و انزجار خود را از فلسفه و فلسفی، بدینگونه اظهار داشته است:

جدلی فلسفی است خاقانی
تا به فلسفی نگیری احکامش
فلسفه در جلد کند پنهان
وانگهی فقه بر نهد نامش...
(دیوان خاقانی، ج ۲، صص ۱۱۹۸-۱۱۹۷)

سنایی در ردّ یکی از عقاید معتزلیان- در خصوص عدم رؤیت خداوند- (در هجوشخصی، به نام خواجه علی) چنین آورده است:

روی من چو زر و دیده چو سیم
از پی بخششت ای خواجه علی
رسم آن سیم بر دیده من
چو خدایی است بر معتزلی
(دیوان سنایی، تصحیح دکتر محمد بقایی (ماکان)، ص ۱۲۳۶)

در ردّ استدلال و فلسفه، از مولانا:

پای استدلالیان چو بین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود

فلسفی منکر شود در فکر و ظنّ گو برو سر را بر این دیوار زن
 شیخ محمود شبستری در ردّ عقل و استدلال که ابزار حکیمان و فلاسفه است، چنین اظهار داشته:
 زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان
 کسی که او عقل دوراندیش دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد
 ز دور اندیشی عقل فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلّولی
 دو چشم فلسفی چون بود احوال ز وحدت دیدن حق شد معطل
 (همان، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۶۸)

طنز عبید زاکانی دربارهٔ اختلافات عقیدتی:

«عمران نامی را در قم میزدند، یکی گفت: چون عمر نیست، چراش میزنید، گفتند عمر است و الف و نون عثمان هم دارد.»، (کلیات عبید زاکانی، ص ۲۶۷)

نتیجه:

با عنایت به مقولهٔ طنزگونه‌های ادب فارسی و کاربرد شیوه‌های گوناگون آن، طنزها را از جهت محتویات و بر مبنای موضوع و مفهوم به ده نوع: اجتماعی، اخلاقی، تعلیمی، تفسیری، تمثیلی، رسانه‌ای، دینی و مذهبی، سیاسی، عاشقانه و فلسفی تقسیم شده است. در تبیین این مفاهیم مطروح، شاعران بزرگ ادب فارسی، همچون سنایی، عطار، سعدی، مولوی و حافظ از جمله پیشینیان و علی اکبر دهخدا، کیومرث صابری، مرتضی فرجیان و... از جمله پسینیانی هستند که در تفهیم اندیشه‌ها به مخاطب از تمثیلات انسانی و حیوانی در قالب طنزهای گوناگون استفاده کرده‌اند.

جماعت این شاعران توانسته‌اند با ارائه این طرز گفتار، شعر فارسی را از درون دربارها بیرون کشند و به سوی مردم هدایت کنند.

لحن و بیان در طنزهای نوشتاری متقدمان از جمله سعدی و مولوی و حافظ بخاطر پابندی به اعتقادات دینی و اخلاقی و باورهای مردم، نرم و لطیفست، در برابر این طنز عقیف، طنزی سخیف وجود دارد که در بیان عبید زاکانی و ایرج میرزا مشهودست.

طنزهای سیاسی در آثار ادیبان متقدم از جمله انوری، سیف فرغانی، عبید زاکانی و حافظ به خوبی آشکار است اما این گونه طنزها که توسط متأخران رواج پیدا کرده، جملگی بی‌پیرایه و از تعقید و پیچیدگی بدورست.

در طنز معاصران، طنزپردازان بیشتر به مشکلات روزمره می‌پردازند و از بی‌نوائیها ناله سر می‌دهند. بیان دردهای اجتماعیست که برای همگان، کاملاً ملموس و دنیوی است و از زندگی مردم حکایتها دارد....

فهرست منابع :

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- انوشه، حسن (۱۳۸۴)، فرهنگ‌نامه ادب فارسی، چاپ هشتم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳- تجلیل، جلیل (۱۳۷۶)، معانی و بیان، چ هشتم، تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- ۴- حافظ شیرازی (۱۳۲۰)، دیوان حافظ، تصحیح غنی و قزوینی، تهران: وزارت فرهنگ.
- ۵- علی ابن ابیطالب (۱۳۸۱)، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ ۲۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶- خاقانی شروانی (۱۳۳۸)، دیوان خاقانی، تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۹)، امثال و حکم، چ یازدهم، تهران: بی‌نا.
- ۸- دهخدا، علی‌اکبر، (بی‌تا)، چرند و پرند، تهران: بی‌نا.
- ۹- رشد آموزش ادب فارسی، ضمیمه شماره ۷۳، بهار ۱۳۸۴، دوره هجدهم، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- ۱۰- رواندی، مرتضی (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، چ دوم، ج ۸، تهران: نگاه.
- ۱۱- زاکانی، عبید (۱۳۴۳)، کلیات عبید زاکانی، تصحیح پرویز اتابکی، تهران: زوار.
- ۱۲- زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، ۱۳۴۴، ارزش میراث صوفیه، تهران، آریا.
- ۱۳- زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، ۱۳۸۱، شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۴- سعدی شیرازی (۱۳۸۶)، بوستان، بکوشش حسینی کازرونی، چاپ اول، تهران: ارمغان.
- ۱۵- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم (۱۳۸۳)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرّس رضوی، چاپ ۶، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۶- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، انواع ادبی، چ دوم، تهران: فردوس.
- ۱۷- صابری، کیومرث (اردیبهشت ۱۳۴۳)، توفیق هفتگی، شماره ۷، تهران: مجله توفیق.
- ۱۸- صلاحی، عمران (آذرماه ۱۳۴۶)، توفیق فکاهی ماهانه، سال ششم، شماره ۶۰، تهران: مجله توفیق.
- ۱۹- صلاحی، عمران (فروردین ۱۳۵۰)، توفیق هفتگی، شماره ۳، تهران: مجله توفیق.

- ۲۰- صهبا، ابراهیم (بی تا)، نامه هفتگی باباشمل، سال اول، شماره ۹۶، تهران: بی نا.
- ۲۱- عطار نیشابوری (۱۳۸۴)، الهی نامه عطار نیشابوری، تصحیح فؤاد روحانی، چاپ هشتم، تهران: زوآر.
- ۲۲- عطار نیشابوری (۱۳۶۶)، منطق الطیر، تصحیح محمدجواد مشکور، چاپ دوم، تهران: نشر الهام.
- ۲۳- عطار نیشابوری (۱۳۸۵)، مصیبت نامه عطار نیشابوری، تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال، چاپ هفتم، تهران: زوآر.
- ۲۴- فرجیان، مرتضی (۱۳۴۷)، سالنامه فکاهيون، تهران: بی نا.
- ۲۵- فردوسی توسی (۱۳۸۲)، شاهنامه فردوسی، حکیم ابوالقاسم، بکوشش سعید حمیدیان، چاپ اول، تهران: قطره.
- ۲۶- لاهیجی، شمس الدین محمد (۱۳۸۱)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح عفت برزگر خالقی و کرباسی، چاپ چهارم، تهران: زوآر.
- ۲۷- جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۱)، مثنوی معنوی بکوشش نیکلسون، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- جلال الدین محمد بلخی، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۹- جلال الدین محمد بلخی (۱۳۸۱)، فیه مافیه تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ۳۰- جلال الدین محمد بلخی (بی تا)، شرح مثنوی شریف، شرح فروزانفر، (۳ مجلد)، تهران: زوآر.